



آتش داشتند شروع به فعالیت ورزشی کردیم. تا سال ۷۴ که باز هم برگشتیم به مشهد و سعی کردم برنامه‌هایم را در مشهد متمرکز کنم و آنجا را سپردم دست شاگردانم. مدتی بعد هم یک انجمن ژیمناستیک در کنسولگری افغانستان به راه انداختم.

او حالا از تجربیاتی می‌گوید که در زمینه ورزش داشته است و تلاش می‌کرده تا آن‌ها را از طریق رادیو و نوشتن در مجلات در اختیار علاقه‌مندان بگذارد. مدتی در مجله‌های مختلف مثل حبل‌آ... و هفته‌نامه وحدت می‌نوشته است. می‌گوید: «اولین مقاله‌ام را تحت عنوان ورزش چیست؟ نوشتم.» او همچنین اضافه می‌کند: «رادیو آشنای آمریکا بخش در، رادیو بی‌بی‌سی بخش در، رادیو آزادی پراک در و رادیو دری مشهد، در کابل دعوت به همکاری کردند، اما من به لحاظ اینکه خانواده‌ام در ایران زندگی می‌کردند، قبول نکردم.»

هم اکنون هم
بنیاد امیر خسرو
بلخی با همکاری
مؤسسه
در دری
در دفتر
فارسی زبانان
فعالیت‌هایی را
انجام می‌دهد؛
از نشست‌های
شعر و موسیقی
گرفته تا
برگزاری
کلاس‌های
آموزش
نوازندگی و
آوازخوانی

ادامه فعالیت‌ها و رسیدن به بین‌پست
او می‌گوید: «سال ۸۱ به عنوان نماینده کمیته المپیک معرفی شدم به سازمان تربیت بدنی ایران. همان سال با کمک یکی از دوستان، ۱۰ نفر را معرفی کردم که آموزش مربی‌گری بینند. بعد از این، کار ما محکم‌تر و پربارتر شد اما همچنان به ما تبعه‌های افغان اجازه فعالیت نمی‌دادند. مثلاً اگر می‌خواستیم یک باشگاه داشته باشیم باید حتماً تحت نظارت یک استاد ایرانی می‌بود. خلاصه که دست و بالمان حسابی بسته بود. سال ۸۲ بود که خود آقای شفایی از فنلاند و دوستان پیشگام دیگر در ورزش از کشورهای دیگر آمدند و یک اتحادیه را ایجاد کردیم با عنوان اتحادیه فرهنگی ورزشی مهاجران افغانستان که نه فقط کسانی که در ایران بودند، بلکه سایر افراد در کشورهای دیگر هم می‌توانستند به این اتحادیه ملحق شوند. کنسولگری هم مجوزی را برای موجودیت و فعالیت این نهاد صادر کرد اما متأسفانه باز هم بودند کسانی که به خاطر یک سری تعصب‌های بی‌مورد نمی‌خواستند ما به طور مستقل به فعالیت بپردازیم.» در نهایت وقتی می‌بیند که زمینه انجام فعالیت‌های ورزشی آن گونه که باید نه به عنوان یک مربی و نه به عنوان یک مسئول ورزشی برایش فراهم نیست، قید ورزش حرفه‌ای را می‌زند و حالا موسیقی متن زندگی‌اش شده و ورزش چیزی است در حاشیه و محض دل خودش.

اول و شوبعد ژیمناستیک
از سال ۶۷ شانولین ووشورا نزد استاد محمد حسینی در تهران و قم می‌آموزد. مدتی بعد به مشهد می‌آید و حدود یک سال و نیم با استاد حسینی کار می‌کند. او می‌گوید: «چیزی که من در ورزش رزمی دنبالش بودم، اینجا وجود نداشت. این شد که رفته سمت ژیمناستیک. نزد استاد علی یزداد، پیش‌کسوت و بنیان‌گذار ژیمناستیک نوین در ایران، هم علاقه‌اش را داشتیم و هم استعدادش را. اما متأسفانه سالن مخصوصی برای تمرین ژیمناستیک وجود نداشت. یک باشگاه بود که متعلق به کشتی‌گیرها بود که البته امکانات خوبی هم نداشت. باشگاه دیگری بود در فلکه سعدآباد که مجهزتر بود اما افغان‌ها اجازه فعالیت در آنجا نداشتند.» اما کم‌کم به واسطه استادش پایش به سالن سعدآباد هم باز می‌شود: «آن زمان در بین جوان‌های افغان من یکی از بهترین ژیمناست‌ها بودم. همیشه همراه استاد بودم و او مرا با موتورش به سالن سعدآباد می‌برد. دیگر در اوج فعالیت‌های ورزشی بودم و در بیشتر مواقع برای تمرین به همین سالن می‌رفتم.»

در یافت کمر بند مشکی و قدم به دنیای مربی‌گری
او در مورد ادامه فعالیت‌های ورزشی‌اش می‌گوید: «اواخر سال ۶۹ بود که با شخصی به نام استاد شفایی آشنا شدم. به واسطه او دوباره پیگیر ووشو شدم. در همین زمان به طور مستقل اما با نظارت استاد شفایی یک باشگاه در آخر طلاب راه انداختم. قدم بعدی آموزش در باشگاهی در چهارراه سیلو بود که خصوصی و متعلق به جوانان و نوجوانان افغانی بود. یکی دو سال بعد هم در دفتر ورزشی حزب وحدت در چهارراه راه‌آهن زیر نظر استاد شفایی دیگران را تمرین می‌دادم. مدتی بعد استاد شفایی به فنلاند رفت و من هم با راهنمایی او راهی تهران شدم و رفته‌پیش استاد سهراب زاده بنیان‌گذار ورزش رزمی شانولین در ایران. آنجا هم تحت نظر او مدتی به فعالیت‌های ورزشی مشغول بودم. اواخر سال ۷۲ برای گذراندن امتحان و دریافت کمر بند مشکی سه ماه تمرین‌های خیلی سختی داشتم. در نهایت با امتحان‌های دشواری که گذراندم موفق شدم کمر بند مشکی‌ام را دریافت کنم. مدتی در همان تهران و قم فعالیت‌های ورزشی انجام می‌دادم. همان سال یک باشگاه خیلی مجهز در قم ایجاد کردم و با دوستان دیگری که دستی‌بر

بود که با تعدادی از دوستان فکرهايمان را ریختیم روی هم تا ببینیم برای اینکه به روال کارمان یک سر و شکل رسمی بدهیم، باید چه چاره‌ای ببندیشیم؟ با استاد مظفری، یکی از پیشگامان موسیقی در افغانستان تماس گرفتم برای مشورت. در نهایت با نظر او تصمیم بر این شد که بنیادی راه بیفتد به نام امیر خسرو بلخی که ادای دینی هم باشد به خود او و زیبایی‌هایی که به هنر موسیقی اضافه کرده است.»

اهداف و فعالیت‌های بنیاد امیر خسرو بلخی
هم‌اکنون هم بنیاد امیر خسرو بلخی با همکاری مؤسسه در دری در دفتر فارسی زبانان فعالیت‌هایی را انجام می‌دهد؛ از نشست‌های شعر و موسیقی گرفته تا برگزاری کلاس‌های آموزش نوازندگی و آوازخوانی. مهدی حسین موحد بلخی درباره اهدافی که این مؤسسه دنبال می‌کند، می‌گوید: «هدف از ایجاد این بنیاد در وهله اول این بود که هنرمندان فعال را در قالب یک انجمن رسمی دور هم جمع کنیم و در قدم بعد با کمک و توانمندی‌های آن‌ها یک زمینه‌ای را فراهم کنیم برای شناساندن هر چه بیشتر و بهتر موسیقی افغانستان و از آن مهم‌تر موسیقی شرق. من دوست داشتم علاوه بر اینکه این دوستان از فرهنگ غنی ایران بهره‌مند می‌شوند، فرهنگ و اصالت خودشان را فراموش نکنند. اکنون هم کلاس‌های روخوانی و گویندگی به زبان دری، آموزش نواختن رباب، طبله، هارمونی، سه‌تار و آوازخوانی را برگزار می‌کنیم. جالب اینکه دوستان ایرانی زیادی از این کلاس‌ها استقبال می‌کنند. چیزی که همیشه مدنظرمان است سعی بر آموزش اصولی علم و سواد موسیقی است.»

چند خطی از زندگی ورزشی محمد حکیم موحد بلخی

ماجرای فقط به موسیقی ختم نمی‌شود در واقع قصه اصلاً از جای دیگری شروع می‌شود. قبل از اینکه هنر از او یک استاد موسیقی بسازد، ورزش او را به یک ورزشکار حرفه‌ای تبدیل می‌کند، اما شرایط نامطلوب حاکم بر دنیای ورزش باعث می‌شود تا در نهایت عطای آن را به لقایش ببخشد و پیرا دزد به همان چیزی که همیشه دوستش داشته؛ یعنی موسیقی.

موسیقی یک علم و یک هنر است. می‌گفت نباید اجازه بدهم هنرمند به ابتذال کشیده و خراب شود. می‌گفت به دنبال موسیقی سالم و اصیل باش.»

۱۰ سال در جست‌وجوی یک استاد

در نهایت تصمیم می‌گیرد موسیقی را به صورت حرفه‌ای و نزد استاد بیاموزد. همان زمان به گوشش می‌رسد که دایی مهدی حسن خان که یکی از پیشگامان موسیقی است، در مشهد است. شال و کلاه و عزمش را جزم می‌کند که او را بیابد اما موفق نمی‌شود. می‌گوید: «کسانی هم که نشان و آدرس او را می‌دانستند سررغبت و چشم و هم چشمی به من نمی‌گفتند.» اما ناامید نمی‌شود و به جست‌وجوی ادامه می‌دهد تا حدود ۱۰ سال بعد که بالاخره می‌تواند استاد حبیب حاصل را پیدا کند. به نزد او می‌رود و آموختن موسیقی کلاسیک را شروع می‌کند. می‌گوید: «سال ۸۵ برای خودم، هم هارمونی خریدم و هم طبله. آموختن موسیقی به صورت رسمی برای من با استاد حاصل و استاد محمد حسن کریم‌پور آغاز شد. طبله را نزد همین استاد حسن‌پور آموختم که یکی از بهترین اساتید هرات بود.»

بنیاد امیر خسرو بلخی

ماحصل تمام این علاقه‌مندی‌ها و پیگیری‌ها حالا می‌شود بنیادی به اسم امیر خسرو بلخی که در محله طلاب قرار دارد؛ بنیادی که رسالتش حمایت از موسیقی و از نوع اصیل آن است. او درباره شکل‌گیری این بنیاد می‌گوید: «آن زمان یک اتفاق جمع و جوری برای خودم راه انداخته بودم. استاد برای تدریس همان جامی آمد. کم‌کم سایر دوستان و هنرمندان از انجمن هنرمندان خراسان و جاهای دیگر هم می‌آمدند. وقتی دیدم بقیه دوستان هم خیلی خوب استقبال می‌کنند ساختمان بزرگ‌تر و مجهزتری را برای برپایی این جلسات پیدا کردم. من هم با توجه به علاقه و پشتکاری که داشتم خیلی اوقات برای آموزش یک سری مفاهیم به استاد کمک می‌کردم؛ بالاخص در زمینه فراگیری مفاهیم موسیقی افغان.» تمام این اتفاقات باعث می‌شود تا همه چیز رنگ و بوی جدی‌تری به خود بگیرد و کم‌کم بنیاد امیر خسرو بلخی شکل گرفت؛ «سال ۹۳